



را می‌پرسیدند که: «منظور آقای موزون چه کتاب‌هایی بوده و حالا که ما این کتاب‌ها را هدیه داده ایم تکلیف‌مان چیست و دینی گردن‌مان آمده یا نه؟»

جانم برایتان بگویم که: نظر و نقد جناب موزون در راستای تحقیق و پژوهش‌های چندساله خودش است و طبیعتاً من در امری که سواد می‌دارم در آن ندارم وارد نمی‌شوم. تحقیق‌های گسترده ایشان در این زمینه منجر به ساخت برنامه‌ای با عنوان زندگی پس از زندگی شد که در دو سال گذشته به عنوان برنامه پیش از افطار از شبکه چهارم سیما پخش شده و مخاطبان زیادی را جذب کرده است. ایشان با به‌کارگیری یک روش دقیق که حاوی مشخصات دقیق و ذکر جزئیات و معرفی هویت واقعی افراد است، این برنامه را ساخته است. شاید بتوان این روش را با تاریخ شفاهی هم‌تراز دانست. البته که در بحث تاریخ شفاهی برخی اتفاقات با شهود و اسناد و مدارک دیگری قابل صحت‌سنجی است. (حالا در نظر بگیرید یک فرد می‌خواهد مطلبی را بیان کند که در تجربیات شهودی اش بوده و زمان سختی را هم برای درک کردن آن پشت سر گذاشته است.) اگر از این سمت به ماجرای نگاه کنیم، حق با ایشان است اما از این امر غافل نشویم که نقدشان کمی تند بوده و به مذاق برخی‌ها خوش نیامده است. البته نقد ایشان از جنبه حرفه‌ای کاملاً محترم بوده و ایرادی به ایشان وارد نیست. اما از آن زاویه تجربه‌گر به این ماجرا نگاه کنیم، امری نیست که بتوان آن را تشریح کرد یا با ادله خاصی به صحت‌سنجی آن پرداخت.

حالا من مانده بودم و همه سؤالات مختلف مخاطبانی که با جست‌وجوی اسم من در اینستاگرام، به سراغم آمده بودند. جوابم به همه‌شان این بود: خواندن این قسم کتاب‌ها اشکالی ندارد، همان‌طور که خواندن هیچ کتاب ایرادی ندارد. اما چیزی که مسلم است این است که جزئیات مطرح شده در این کتاب‌ها قابلیت رد یا تایید ندارند و به‌طور دقیق نمی‌توان به آنها استناد کرد. همین!



شماره قبلی قفسه را خواندید؟

همان شماره‌ای که با عنوان «سفر به ابدیت» منتشر شد و در بخش پرونده ویژه، به کتاب‌هایی پرداخت که درباره مرگ و بازگشت به زندگی و... بود. اگر نخوانده‌اید زحمت بکشید و بر بنده و اعضای قفسه کتاب منت بگذارید و بخوانید، بعد برگردید و ادامه این متن را



زینب آزاد

دستیار دبیر  
قفسه کتاب

مطالعه کنید؛ من همین جاسبر می‌کنم. حالا که رفته‌اید و خوانده‌اید، بیایید تا وقایع اتفاق افتاده بعد از انتشار آن شماره را برایتان بگویم. ما برای مصاحبه با جناب آقای موزون، باید هماهنگی‌های طبقاتی انجام می‌دادیم و پس از طی کردن همه آنها مصاحبه را پیاده کردیم و در بخش پرونده ویژه‌مان منتشر کردیم. اعضای تحریریه ما هم تمام هم‌وغم‌شان را گذاشتند و ریویوها و نقدهای جاندار برای چند کتاب مشهور در این زمینه نوشتند و دادند ما خواندیم و منتشر کردیم. خود من هم یک ستون پروپیمان از روایت‌های مرتبط با مرگ و آرزوی مرگ و بهترین آرزوی مرگ برایتان نوشتم.

پیش از انتشار ضمیمه، من و آقای دبیر احتمالاتی را می‌دادیم که همه سؤالات به سویمان روان شود، حتی از طرف بچه‌های خودمان که بجمدا... محقق شد. چرا که نظر اعضای تحریریه ما خلاف نظر آقای موزون بود. البته ایشان به صراحت، اسم و عنوانی از کتاب‌های ما نیاورده بودند و به تناسب حرفه و سابقه تحقیق برای برنامه «زندگی پس از زندگی» نقدهایی را به کتاب‌ها وارد داشتند. در گروه خودمان هم حرف‌هایی رد و بدل شد و سوء تفاهم‌های پیش آمده مرتفع شد. سه‌شنبه که قفسه کتاب منتشر شد، دم‌دم‌های ظهر بود که اولین پیام به صفحه شخصی من فرستاده شد. بعد یکی دیگر و یکی دیگر و... همه‌شان هم این سؤال



سه‌شنبه که قفسه کتاب منتشر شد، دم‌دم‌های ظهر بود که اولین پیام به صفحه شخصی من فرستاده شد. بعد یکی دیگر و یکی دیگر و...



## به نویسنده‌های بعد از این

### احترام بگذارید



محمدصادق علیزاده  
دبیر قفسه کتاب

۱۷ مرداد هر سال را اسم گذاشته‌اند به عنوان روز خبرنگار. اجمالاً این روز را خدمت همه آقایان و خانم‌های تحریریه که در این مدت با قلم‌های ساز و ناساز خودشان، اعصاب و روان شما را خش انداخته‌اند تبریک عرض کرده و برافراشته بودن قلم‌شان را همچنان خواستاریم ایضا برقرار ماندن ضمیمه قفسه کتاب‌شان. و اما بعد... یحتمل روی مخچه شما هم یک علامت سؤال سبز شده که باز اینها می‌خواهند برای خودشان نوشابه باز کنند و مدام تبریک گفتن‌شان را توی چشم ما کنند و الخ! نه والا! مادر میان همه سوزدها و عناوین پی‌شتران خویشیم از جمله در همین فقره روز خبرنگار! حضرات آقایان و خانم‌های خبرنگار به دلیل سروکله زدن دائم با قلم و کتاب و روایت و گزارش، بعضاً نویسنده‌های خوبی هم می‌شوند. حالا نه این‌که خواسته باشیم از خودمان تعریف کنیم؛ نه! ولی شما یک چشم بچرخانید و نگاهی به دور و اطراف‌تان یا همین قفسه کتابخانه‌تان بیندازید. اسامی و عناوین آشنایی به چشم‌تان می‌خورد اعم از نویسنده و کتاب! مثلاً همین جناب ارنست همینگوی که در نهایت هم با تفنگ دولول، مغز خودش را متلاشی کرد و از قضا از نویسندگان خوب عالم ادبیات هم محسوب می‌شود، همین جناب، یک خبرنگار بوده و روزگاری در جبهه‌های جنگ جهانی اول دنبال کره گرفتن از آب جنگ بوده!

نمونه دیگرش همین سرکار علیه خانم اوریانا فالاچی! خبرنگاری از جماعت نسان که از قضا در لشکرکشی یانکی‌ها به ویتنام حضور فعالی داشت و از قبل همین هم کتابی نوشت که تا همین امروز که امروز است، جای خود را در قفسه کتابخانه‌ها حفظ کرده؛ بله... بله «زندگی، جنگ و دیگر هیچ» را عرض می‌کنیم که نامش به مانند جملات دکتر شریعتی و پروفسور سمیعی و الباقی چهره‌ها در فرهنگ شفاهی ما ایرانیان در قد و قواره یک ضرب‌المثل درآمد! مثال دیگرش همین جناب کابریل گارسیا مارکز که حتما اسم کتاب معروفش «صد سال تنهایی» به گوش‌های مبارکتان خورده. استاد از پیشروان گزارش‌های روایی بود و اسم و رسمی برای خودش در روزنامه‌نگاری و در ادامه هم در ادبیات دارد. روزنامه‌نگاری آن قدر برای استاد جلدی بوده که در یکی از مصاحبه‌هایش می‌گوید: «من یک روزنامه‌نگار هستم و همیشه روزنامه‌نگار بوده‌ام. اگر روزنامه‌نگار نبودم هیچ‌گاه کتاب‌هایم نوشته نمی‌شد، چون تمام اطلاعات و سوزده‌های من برای نوشتن یک کتاب از واقعیت نشأت می‌گیرد.» حالا دیگر بماند که در این فهرست اسامی دیگری مانند نویسنده رمان معروف «ماجراهای هاکلبری فین» هم هست که اگر کتابش را نخوانده باشید حتماً کارتونش را دیده‌اید. اینها همه را گفتیم که این را بگویم. اگر یک روز یک خبرنگار یا روزنامه‌نگار سرراه‌تان سبز شد حتماً برخورد خوبی با او داشته باشید. شاید این آقای خانم بانگیزه‌ای که سرراه شما سبز شده در آینده نویسنده بزرگی شود که مجبور شوید توی صف بایستید تا آخرین کتابش را با امضایش از او بخرید. تا هفته بعد...!

### آگهی فروش

گیلان - رشت - بر اصلی کمربندی خرمشهر  
نیش کوی امام رضا، زمین سنددار، سه بر  
کاربری تجاری، ۲۷۷۰ متر، متری ۱۸ میلیون  
تلفن: ۰۹۱۱۶۰۰۰۰۸۹

برگ سبز و سند کمپانی خودرو پژو  
۲۰۶ مدل ۱۳۸۸ رنگ سفید شماره  
موتور 14188058539 شماره شاسی  
NAAP03ED6AJ092619 به‌نام مه‌ری  
بش‌رو خواسته‌مفقود گردیده و فاقد  
اعتبار است.